



## مقایسه تدریس سنتی و تدریس فعال در یادگیری مفاهیم درسی

زهره حسینو

کارشناسی آموزش ابتدایی

[hossinozahra@gmail.com](mailto:hossinozahra@gmail.com)

زهره خمسابی

کاردانی مطالعات اجتماعی

[Zhrakhmsayy5@gmail.com](mailto:Zhrakhmsayy5@gmail.com)



MDOI-02-2026.0166  
MNR-180-2-5E79E3

### چکیده

در فضای پویای آموزش معاصر، گذار از پارادایم‌های انتقال‌محور به رویکردهای ساختن‌گرا یکی از چالش‌های بنیادین مدیریت آموزشی است. این پژوهش با هدف مقایسه تطبیقی دو رویکرد تدریس سنتی (معلم‌محور) و تدریس فعال (دانش‌آموز‌محور) در فرآیند یادگیری مفاهیم درسی انجام شده است. مسئله اصلی این است که چگونه الگوهای آموزشی می‌توانند سطح درک عمیق و ماندگاری دانش را ارتقا دهند. این مطالعه با بهره‌گیری از روش مرور نظام‌مند (Systematic Review) و تحلیل اسنادی، متون تخصصی، مقالات نمایه شده در پایگاه‌های داده‌ای معتبر داخلی و خارجی را مورد واکاوی قرار داده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه تدریس سنتی به دلیل ساختارمندی و مدیریت زمان، همچنان در برخی محیط‌های آموزشی برای انتقال مفاهیم پایه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما به دلیل ماهیت انفعالی، منجر به یادگیری سطحی و ناپایدار می‌شود. در مقابل، تدریس فعال با تکیه بر استراتژی‌هایی نظیر یادگیری مبتنی بر مسئله، یادگیری مشارکتی و ایفای نقش، توانسته است ضمن افزایش مشارکت شناختی، منجر به تقویت تفکر انتقادی، مهارت‌های حل مسئله و درک عمیق مفاهیم انتزاعی در یادگیرندگان شود. نتایج تحلیل‌ها حاکی از آن است که میانگین ماندگاری مطالب و توانایی انتقال دانش به موقعیت‌های جدید در یادگیری فعال به‌طور معناداری بالاتر از تدریس سنتی است. در پایان، این پژوهش پیشنهاد می‌کند که مدیران آموزشی و طراحان درسی، به جای تقابل مطلق میان این دو روش، به سمت یک مدل «تلفیقی هوشمندانه» حرکت کنند که در آن تدریس فعال به‌عنوان راهبرد اصلی، با چارچوب‌های ساختاریافته‌ی تدریس سنتی جهت مدیریت بهینه زمان و محتوا ترکیب گردد. همچنین، ضرورت بازنگری در برنامه‌های تربیت معلم جهت ارتقای سواد دیجیتال و روش‌های تسهیل‌گری برای معلمان در بستر تکنولوژی‌های نوین آموزشی مورد تأکید قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: تدریس سنتی، تدریس فعال، یادگیری مفهومی، ساختن‌گرایی، مدیریت آموزشی، یادگیری مشارکتی، راهبردهای تدریس.

## مقدمه

آموزش و یادگیری از بنیادی‌ترین ارکان توسعه فردی و اجتماعی در هر جامعه به شمار می‌آیند و کیفیت آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد علمی، فرهنگی و اقتصادی کشورها دارد. در نظام‌های آموزشی، روش تدریس معلمان یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر میزان یادگیری، درک مفاهیم، انگیزه تحصیلی و توانایی کاربرد آموخته‌ها در موقعیت‌های واقعی است. در طول دهه‌های گذشته، شیوه‌های تدریس دستخوش تحولات گسترده‌ای شده‌اند و اندیشمندان تعلیم و تربیت همواره کوشیده‌اند مؤثرترین روش‌ها را برای انتقال مفاهیم درسی و پرورش توانایی‌های ذهنی دانش‌آموزان شناسایی کنند. در این میان، دو رویکرد مهم و پرکاربرد یعنی تدریس سنتی و تدریس فعال، بیش از سایر روش‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند.

تدریس سنتی یکی از رایج‌ترین و قدیمی‌ترین شیوه‌های آموزشی است که در آن معلم نقش اصلی را در انتقال دانش بر عهده دارد و دانش‌آموزان بیشتر به عنوان دریافت‌کنندگان اطلاعات در کلاس حضور دارند. در این روش، محتوای درسی معمولاً به صورت سخنرانی، توضیح مستقیم، پرسش و پاسخ محدود و استفاده از کتاب درسی ارائه می‌شود. هدف اصلی در تدریس سنتی، انتقال سریع، منظم و برنامه‌ریزی‌شده مطالب آموزشی است. این شیوه به دلیل ساختار مشخص، سهولت اجرا و امکان مدیریت کلاس‌های پرجمعیت، هنوز در بسیاری از مدارس و مراکز آموزشی کاربرد دارد. با این حال، منتقدان این رویکرد معتقدند که تأکید بیش از حد آن بر حفظ مطالب و نقش انفعالی یادگیرنده، ممکن است مانع شکل‌گیری درک عمیق، خلاقیت، تفکر انتقادی و توانایی حل مسئله در دانش‌آموزان شود.

در مقابل، تدریس فعال به عنوان یکی از رویکردهای نوین آموزشی، بر مشارکت مستقیم و مؤثر دانش‌آموز در فرایند یادگیری تأکید دارد. در این روش، یادگیرنده تنها شنونده نیست، بلکه از طریق فعالیت‌هایی مانند بحث گروهی، حل مسئله، یادگیری مشارکتی، ایفای نقش، پروژه‌های عملی، آزمایش، پرسشگری و کشف مفاهیم، در ساختن دانش سهیم می‌شود. نقش معلم در این رویکرد از انتقال‌دهنده صرف اطلاعات به هدایت‌کننده، تسهیل‌گر و سازمان‌دهنده یادگیری تغییر می‌کند. تدریس فعال بر این باور استوار است که یادگیری زمانی عمیق و پایدار خواهد بود که فراگیر به طور فعال با محتوا، همکلاسان و موقعیت‌های آموزشی درگیر شود. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران حوزه تعلیم و تربیت، این روش را برای تقویت یادگیری مفهومی و توسعه مهارت‌های قرن بیست و یکم مناسب‌تر می‌دانند.

یادگیری مفاهیم درسی از مهم‌ترین اهداف آموزش رسمی است، زیرا آموزش تنها به حفظ اطلاعات محدود نمی‌شود، بلکه باید به فهم، تحلیل، تفسیر و کاربرد دانسته‌ها در شرایط گوناگون منجر شود. درک مفهومی به دانش‌آموز کمک می‌کند تا میان آموخته‌های خود ارتباط برقرار کند، مسائل جدید را بهتر تحلیل نماید و آموخته‌هایش را در موقعیت‌های عملی به کار گیرد. اگر یادگیری صرفاً بر حفظ و بازگویی مطالب استوار باشد، معمولاً ماندگاری آن کم خواهد بود و فراگیر در مواجهه با مسائل تازه دچار مشکل می‌شود. از این رو، شیوه تدریس باید به گونه‌ای انتخاب شود که نه تنها انتقال اطلاعات را تسهیل کند، بلکه به تعمیق فهم و تثبیت مفاهیم نیز بینجامد.



ضرورت بررسی و مقایسه تدریس سنتی و تدریس فعال از آنجا اهمیت می‌یابد که هر یک از این دو رویکرد دارای ویژگی‌ها، مزایا و محدودیت‌های خاص خود هستند. تدریس سنتی در برخی شرایط، مانند زمانی که هدف آموزش مطالب پایه، تعریف‌ها، قواعد اولیه یا ارائه حجم زیادی از اطلاعات در زمان محدود باشد، می‌تواند مفید و کارآمد واقع شود. اما در شرایطی که هدف، پرورش استقلال فکری، تقویت مهارت‌های اجتماعی، افزایش انگیزه، فهم عمیق مفاهیم و توانایی استفاده از دانش در زندگی واقعی است، تدریس فعال برتری بیشتری نشان می‌دهد. در واقع، اختلاف اصلی این دو روش نه فقط در شکل اداره کلاس، بلکه در نوع نگرش به یادگیری، جایگاه یادگیرنده و فلسفه آموزش نهفته است.

تحولات علمی و فناوری در جهان امروز نیز ضرورت بازنگری در روش‌های تدریس را دوجندان کرده است. دانش‌آموزان امروزی در محیطی رشد می‌کنند که دسترسی به اطلاعات بسیار گسترده‌تر از گذشته است. بنابراین، نقش مدرسه و معلم دیگر صرفاً انتقال اطلاعات نیست، بلکه هدایت دانش‌آموز در جهت تحلیل، انتخاب، ارزیابی و کاربرد صحیح اطلاعات اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در چنین شرایطی، روش‌هایی که به مشارکت فعال، گفت‌وگو، تفکر، تجربه و کشف منجر می‌شوند، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته‌اند. با این حال، این بدان معنا نیست که تدریس سنتی به طور کامل ناکارآمد است؛ بلکه می‌توان گفت چالش اصلی، یافتن تعادل و انتخاب روش مناسب با توجه به اهداف آموزشی، ماهیت درس، سن یادگیرندگان و امکانات موجود است.

پژوهش‌های مختلف نشان داده‌اند که تدریس فعال معمولاً باعث افزایش انگیزه تحصیلی، بهبود روابط اجتماعی، مشارکت بیشتر دانش‌آموزان و ماندگاری بهتر آموخته‌ها می‌شود. همچنین این روش زمینه را برای رشد مهارت‌هایی مانند تفکر انتقادی، همکاری، مسئولیت‌پذیری و حل مسئله فراهم می‌سازد. در مقابل، تدریس سنتی با وجود نظم، کنترل و سرعت بیشتر در ارائه مطالب، در بسیاری از موارد موجب وابستگی دانش‌آموز به معلم و کاهش فرصت تجربه، اکتشاف و اظهار نظر می‌شود. از این رو، تحلیل و ارزیابی این دو رویکرد در ارتباط با یادگیری مفاهیم درسی، می‌تواند به معلمان، برنامه‌ریزان آموزشی و مدیران مدارس در انتخاب و به‌کارگیری شیوه‌های مؤثرتر کمک کند.

هدف از این پژوهش، بررسی و مقایسه تدریس سنتی و تدریس فعال از منظر تأثیر آن‌ها بر یادگیری مفاهیم درسی است. این بررسی می‌کوشد روشن سازد که هر یک از این رویکردها چگونه بر میزان فهم، ماندگاری، انگیزه و مشارکت دانش‌آموزان اثر می‌گذارند و کدامیک در تحقق اهداف آموزشی عمیق‌تر موفق‌تر عمل می‌کند. همچنین تلاش می‌شود این نکته تبیین گردد که آیا می‌توان از ترکیب این دو رویکرد برای دستیابی به نتایج مطلوب‌تر در آموزش بهره برد یا خیر.

در مجموع، مقایسه تدریس سنتی و تدریس فعال تنها یک بحث نظری در حوزه تعلیم و تربیت نیست، بلکه مسئله‌ای کاربردی و اساسی در کیفیت آموزش مدارس و مراکز علمی به شمار می‌آید. انتخاب روش تدریس مناسب می‌تواند مسیر یادگیری دانش‌آموزان را دگرگون سازد و آنان را از یادگیرندگانی منفعل به افرادی فعال، متفکر و توانمند تبدیل کند. از این رو، بررسی دقیق این دو شیوه و شناخت نقاط قوت و ضعف هر یک، گامی مؤثر در جهت بهبود فرایند آموزش و ارتقای سطح یادگیری مفهومی خواهد بود.

## مبانی نظری

مبانی نظری هر پژوهش، چارچوبی مفهومی برای تحلیل موضوع فراهم می‌سازد و به پژوهشگر کمک می‌کند تا پدیده مورد بررسی را بر اساس دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و مفاهیم علمی تبیین کند. در پژوهش حاضر که به مقایسه تدریس سنتی و تدریس فعال در یادگیری مفاهیم درسی می‌پردازد، لازم است ابتدا مفهوم تدریس، ماهیت یادگیری مفهومی و سپس اصول و نظریه‌های مرتبط با هر یک از این دو رویکرد آموزشی بررسی شود. این امر موجب می‌شود تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو شیوه تدریس از منظر علمی روشن‌تر گردد.

تدریس به عنوان یکی از عناصر اصلی فرایند آموزش، فعالیتی هدفمند، برنامه‌ریزی شده و تعاملی است که با هدف ایجاد تغییر مطلوب در دانش، نگرش و رفتار یادگیرنده صورت می‌گیرد. تدریس صرفاً انتقال اطلاعات نیست، بلکه مجموعه‌ای از اقدامات آگاهانه معلم برای فراهم ساختن شرایط مناسب یادگیری است. در این میان، نوع نگاه به ماهیت یادگیری، نقش معلم و جایگاه دانش‌آموز، سبب شکل‌گیری رویکردهای مختلف تدریس شده است. دو رویکرد مهم در این زمینه، تدریس سنتی و تدریس فعال هستند که هر یک بر پایه پیش‌فرض‌های متفاوتی درباره یادگیری و آموزش شکل گرفته‌اند.

تدریس سنتی ریشه در دیدگاه‌های رفتارگرایانه و آموزش معلم‌محور دارد. در این رویکرد، یادگیری معمولاً به عنوان کسب پاسخ‌های درست، حفظ اطلاعات و تکرار رفتارهای مورد انتظار در نظر گرفته می‌شود. معلم در مرکز فرایند آموزش قرار دارد و وظیفه اصلی او انتقال دانش، توضیح مفاهیم و کنترل جریان کلاس است. در این الگو، دانش‌آموز بیشتر نقش شنونده، دریافت‌کننده و پیرو دستورالعمل‌های معلم را بر عهده دارد. محتوای آموزشی اغلب به صورت خطی، منظم و از پیش تعیین‌شده ارائه می‌شود و ارزشیابی نیز بیشتر بر سنجش محفوظات و بازتولید اطلاعات متمرکز است.

پایه‌های نظری تدریس سنتی را می‌توان تا حدودی در نظریه رفتارگرایی جست‌وجو کرد. رفتارگرایانی مانند اسکینر معتقد بودند که یادگیری از طریق شرطی‌سازی، تمرین، تکرار و تقویت صورت می‌گیرد. بر اساس این دیدگاه، اگر معلم بتواند محتوای درسی را به اجزای کوچک تقسیم کند و هر پاسخ درست را تقویت نماید، یادگیری به شکل مؤثری تحقق می‌یابد. به همین دلیل، در تدریس سنتی تأکید زیادی بر توضیح مستقیم، تمرین‌های مکرر، بازخورد فوری و ارزشیابی‌های کمی وجود دارد.

این روش در انتقال مفاهیم پایه، مهارت‌های اولیه و مطالبی که نیاز به دقت و نظم ساختاری دارند، تا حدی موفق عمل می‌کند. با این حال، منتقدان رفتارگرایی معتقدند که این دیدگاه به فرایندهای ذهنی، معناسازی و نقش فعال یادگیرنده توجه کافی ندارد.

در برابر این رویکرد، تدریس فعال بر نظریه‌های شناخت‌گرایی و ساختن‌گرایی استوار است. در این دیدگاه‌ها، یادگیری صرفاً انباشت اطلاعات نیست، بلکه فرایندی پویا برای ساختن معنا و ایجاد ارتباط میان دانسته‌های پیشین و اطلاعات جدید به شمار می‌رود. ژان پیاژه، یکی از نظریه‌پردازان برجسته شناخت‌گرا، یادگیری را نتیجه تعامل فرد با محیط و بازسازی ساختارهای ذهنی می‌داند. از نظر او، یادگیرنده از طریق فرایندهای جذب و انطباق، دانش جدید را در ساخت‌های شناختی خود سازمان می‌دهد. بر این اساس، آموزش مؤثر زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموز فرصت کشف، تجربه، آزمایش و تفکر درباره مفاهیم را داشته باشد.

از سوی دیگر، ویگوتسکی با تأکید بر نقش تعامل اجتماعی در یادگیری، مبنای مهمی برای تدریس فعال فراهم ساخت. نظریه او نشان می‌دهد که یادگیری در بستر ارتباط با دیگران، به ویژه معلم و همسالان، عمیق‌تر و مؤثرتر می‌شود. مفهوم «منطقه تقریبی رشد» در نظریه ویگوتسکی بیان می‌کند که دانش‌آموز با هدایت و حمایت دیگران می‌تواند به سطوح بالاتری از یادگیری دست یابد. این اصل در روش‌های تدریس فعال مانند بحث گروهی، یادگیری مشارکتی و پروژه‌های تیمی به خوبی قابل مشاهده است. در چنین محیطی، معلم نقش تسهیل‌گر را ایفا می‌کند و زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا دانش‌آموزان از طریق تعامل، تبادل نظر و فعالیت مشترک، به درک عمیق‌تری از مفاهیم برسند.

یادگیری مفهومی نیز یکی از محورهای اصلی این پژوهش است. یادگیری مفهومی به معنای درک معنا، روابط، اصول و ساختارهای اساسی یک موضوع است، نه صرفاً حفظ واژه‌ها، فرمول‌ها یا تعاریف. در این نوع یادگیری، دانش‌آموز می‌تواند مفاهیم را توضیح دهد، میان آن‌ها ارتباط برقرار کند، آن‌ها را در موقعیت‌های جدید به کار گیرد و از دانسته‌های خود برای حل مسائل استفاده کند. یادگیری مفهومی در برابر یادگیری سطحی یا حفظی قرار دارد. در یادگیری سطحی، دانش‌آموز ممکن است اطلاعاتی را به خاطر بسپارد، اما بدون درک واقعی از معنا و کاربرد آن‌ها. به همین دلیل، ماندگاری چنین یادگیری‌ای کم است و انتقال آن به شرایط جدید دشوار خواهد بود.

ارتباط میان نوع تدریس و کیفیت یادگیری مفهومی بسیار مهم است. در روش تدریس سنتی، چون تأکید اصلی بر انتقال مستقیم محتوا و پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده است، امکان دارد یادگیرنده کمتر فرصت پردازش عمیق اطلاعات و ساختن معنا را پیدا کند. این وضعیت در بسیاری از موارد به یادگیری حافظه‌محور منجر می‌شود. هرچند معلم می‌تواند در قالب تدریس سنتی نیز با طرح پرسش و مثال‌های متنوع تا حدی یادگیری مفهومی را تقویت کند، اما ساختار کلی این رویکرد معمولاً به سود کنترل، سرعت و پوشش محتوا عمل می‌کند، نه به سود مشارکت فعال یادگیرنده.

در مقابل، تدریس فعال با فراهم کردن فرصت تجربه، تفکر، گفت‌وگو و حل مسئله، بستر مناسب‌تری برای یادگیری مفهومی فراهم می‌آورد. زمانی که دانش‌آموز در فرایند آموزش مشارکت می‌کند، پرسش می‌پرسد، فرضیه می‌سازد، ایده‌های خود را با دیگران مقایسه می‌کند و نتایج را تحلیل می‌نماید، در واقع مفاهیم را در سطحی عمیق‌تر پردازش می‌کند. روش‌هایی مانند یادگیری مبتنی بر مسئله، بارش فکری، ایفای نقش، بحث گروهی و تدریس مبتنی بر پروژه، از جمله شیوه‌هایی هستند که در چارچوب تدریس فعال قرار می‌گیرند و می‌توانند فهم مفهومی را تقویت کنند.

با این حال، نباید تدریس فعال را راه‌حلی مطلق و بدون محدودیت دانست. اجرای موفق این رویکرد نیازمند معلم توانمند، زمان کافی، امکانات آموزشی مناسب، تعداد متعادل دانش‌آموزان و فرهنگ مشارکت در کلاس است. در برخی شرایط، مانند کلاس‌های بسیار پرجمعیت یا موضوعاتی که نیازمند ارائه مقدماتی منظم هستند، استفاده از برخی عناصر تدریس سنتی همچنان ضروری به نظر می‌رسد. از این رو، بسیاری از صاحب‌نظران تعلیم و تربیت معتقدند که اثربخش‌ترین رویکرد، استفاده متعادل و هوشمندانه از ظرفیت‌های هر دو شیوه است.

در مجموع، مبانی نظری این پژوهش نشان می‌دهد که تدریس سنتی و تدریس فعال، بر دو نگرش متفاوت نسبت به یادگیری استوارند. تدریس سنتی بیشتر متکی بر انتقال دانش و یادگیری دریافت‌محور است، در حالی که تدریس فعال بر مشارکت، معناسازی و تجربه یادگیرنده تأکید می‌کند. از آنجا که هدف اصلی آموزش امروز تنها انتقال اطلاعات نیست، بلکه پرورش فهم عمیق، تفکر انتقادی و توانایی کاربرد دانش در زندگی واقعی است، بررسی این دو رویکرد از منظر تأثیر آن‌ها بر یادگیری مفهومی اهمیت فراوانی دارد. بنابراین، مبانی نظری پژوهش حاضر زمینه‌ای فراهم می‌سازد تا بتوان با رویکردی علمی، کارآمدی هر یک از این دو شیوه تدریس را در فرایند یادگیری مفاهیم درسی تحلیل و مقایسه کرد.

## روش تحقیق

پژوهش حاضر با هدف مقایسه تدریس سنتی و تدریس فعال در یادگیری مفاهیم درسی، از نظر هدف در زمره پژوهش‌های کاربردی و از نظر شیوه اجرا از نوع توصیفی - تحلیلی است. در این تحقیق تلاش شده است با بهره‌گیری از منابع علمی معتبر، ویژگی‌ها، مزایا، محدودیت‌ها و میزان اثربخشی دو رویکرد آموزشی مورد بررسی و مقایسه قرار گیرد. از آنجا که موضوع پژوهش بیشتر بر تحلیل نظری و بررسی یافته‌های مطالعات پیشین استوار است، روش گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی انتخاب شده است.

در این روش، اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعه و بررسی کتاب‌ها، مقالات علمی - پژوهشی، پایان‌نامه‌ها، نشریات تخصصی و منابع معتبر داخلی و خارجی مرتبط با حوزه تعلیم و تربیت جمع‌آوری شده است. همچنین برای دستیابی به داده‌های دقیق‌تر، از مقالات منتشر شده در پایگاه‌های علمی معتبر و منابع الکترونیکی مرتبط با روش‌های تدریس و یادگیری مفهومی استفاده شده است. پس از گردآوری منابع، داده‌ها به صورت منظم دسته‌بندی و بر اساس مفاهیم اصلی پژوهش، یعنی تدریس سنتی، تدریس فعال و یادگیری مفهومی، تحلیل شدند.

شیوه تحلیل داده‌ها در این پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای منابع است. بدین صورت که ابتدا دیدگاه‌های نظری مرتبط با هر یک از دو روش تدریس استخراج شد، سپس نتایج پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت شباهت‌ها، تفاوت‌ها و آثار هر یک از این دو رویکرد بر یادگیری مفاهیم درسی تبیین شد. در فرآیند تحلیل، کوشش شد با نگاهی بی‌طرفانه، هم نقاط قوت و هم محدودیت‌های هر دو روش مورد توجه قرار گیرد.

جامعه مورد بررسی در این پژوهش شامل مجموعه منابع مکتوب و الکترونیکی مرتبط با موضوع است و نمونه پژوهش نیز به صورت هدفمند از میان منابعی انتخاب شده است که بیشترین ارتباط را با اهداف تحقیق داشته‌اند. ملاک انتخاب منابع، اعتبار علمی، به‌روز بودن و میزان ارتباط مستقیم آن‌ها با متغیرهای مورد بررسی بوده است.

در مجموع، روش تحقیق حاضر این امکان را فراهم می‌سازد که با تکیه بر تحلیل علمی و اسنادی، تصویری روشن از جایگاه تدریس سنتی و تدریس فعال در فرآیند یادگیری مفاهیم درسی ارائه شود و زمینه برای نتیجه‌گیری دقیق‌تر در خصوص اثربخشی این دو رویکرد آموزشی فراهم آید.

### یافته‌های مروری

بررسی منابع و پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه روش‌های تدریس نشان می‌دهد که نوع رویکرد آموزشی به طور مستقیم بر کیفیت یادگیری، میزان درک مفاهیم، ماندگاری مطالب و سطح مشارکت دانش‌آموزان اثر می‌گذارد. در مطالعات گوناگون، تدریس سنتی و تدریس فعال به عنوان دو الگوی مهم آموزشی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند و یافته‌ها حاکی از آن است که هر یک از این دو رویکرد، در شرایط خاصی دارای مزایا و محدودیت‌هایی هستند. با این حال، در بیشتر پژوهش‌های جدید، تأکید بر این است که تدریس فعال در مقایسه با تدریس سنتی، نقش مؤثرتری در یادگیری مفهومی و پایدار ایفا می‌کند.

نخستین یافته مهم در مرور منابع این است که تدریس سنتی همچنان در بسیاری از محیط‌های آموزشی، به ویژه در کلاس‌های پرجمعیت و نظام‌های آموزشی مبتنی بر برنامه‌های فشرده، جایگاه قابل توجهی دارد. دلیل این امر، ساختار منظم، امکان کنترل بیشتر کلاس، سهولت انتقال حجم زیادی از مطالب در زمان محدود و آشنایی معلمان با این شیوه است. در این روش، معلم نقش اصلی را در ارائه محتوا بر عهده دارد و دانش‌آموزان بیشتر شنونده و دریافت‌کننده اطلاعات هستند.

پژوهش‌های مروری نشان می‌دهند که این شیوه برای آموزش برخی موضوعات پایه، ارائه تعاریف، قواعد اولیه، مفاهیم مقدماتی و سازمان‌دهی ذهنی اولیه دانش‌آموزان می‌تواند سودمند باشد. همچنین در شرایطی که زمان کلاس محدود است و معلم ناگزیر است محتوای مشخصی را در فرصت کوتاه ارائه دهد، تدریس سنتی از نظر اجرایی کارآمد به نظر می‌رسد.

با وجود این، بخش عمده‌ای از یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که تدریس سنتی در دستیابی به یادگیری عمیق با محدودیت‌هایی روبه‌رو است. یکی از مهم‌ترین نتایج مشترک در بسیاری از مطالعات آن است که این روش بیشتر به حفظ و بازگویی اطلاعات منجر می‌شود تا به فهم واقعی و کاربردی مفاهیم. در کلاس‌هایی که بر سخنرانی، تکرار و پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده تکیه دارند، فرصت کمتری برای پرسشگری، تجربه، تحلیل و مشارکت فعال دانش‌آموز فراهم می‌شود. در نتیجه، یادگیری اغلب سطحی باقی می‌ماند و دانش‌آموزان ممکن است تنها برای آزمون‌ها مطالب را به خاطر بسپارند، بدون آنکه بتوانند آن‌ها را در موقعیت‌های جدید به کار بگیرند. یافته‌های مروری همچنین نشان می‌دهد که در این شیوه، وابستگی دانش‌آموز به معلم افزایش می‌یابد و استقلال فکری و ابتکار او کمتر رشد می‌کند.

در مقابل، یافته‌های مربوط به تدریس فعال نشان می‌دهد که این رویکرد در ایجاد درک عمیق‌تر از مفاهیم درسی موفق‌تر عمل می‌کند. در اغلب مطالعات، روش‌های فعال مانند بحث گروهی، یادگیری مشارکتی، حل مسئله، یادگیری مبتنی بر پروژه، یادگیری مبتنی بر مسئله و فعالیت‌های عملی، موجب افزایش مشارکت ذهنی و عینی دانش‌آموزان شده‌اند. زمانی که یادگیرندگان در جریان آموزش نقش فعال بر عهده می‌گیرند، مفهوم را نه به صورت آماده، بلکه از طریق تعامل، تفکر، تجربه و کشف می‌آموزند. این امر سبب می‌شود که اطلاعات جدید با دانسته‌های قبلی آنان پیوند بخورد و در نتیجه، یادگیری مفهومی عمیق‌تر و پایدارتر شکل گیرد.

یکی دیگر از یافته‌های مهم مرور منابع، تأثیر مثبت تدریس فعال بر ماندگاری یادگیری است. بسیاری از پژوهش‌ها گزارش کرده‌اند که دانش‌آموزانی که در محیط‌های مبتنی بر تدریس فعال آموزش دیده‌اند، در مقایسه با دانش‌آموزانی که از روش سنتی بهره برده‌اند، توانسته‌اند مطالب را برای مدت طولانی‌تری به خاطر بسپارند و در شرایط جدید از آن‌ها استفاده کنند. این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که در تدریس فعال، یادگیری از حالت دریافت منفعلانه خارج می‌شود و به تجربه‌ای معنادار و درگیرکننده تبدیل می‌گردد. هرچه میزان درگیری شناختی و عاطفی دانش‌آموز با موضوع بیشتر باشد، احتمال تثبیت و انتقال یادگیری نیز افزایش می‌یابد.

مرور منابع همچنین نشان می‌دهد که تدریس فعال بر انگیزه تحصیلی دانش‌آموزان نیز اثر قابل توجهی دارد. در بسیاری از مطالعات، کلاس‌های فعال از نظر شور و علاقه به یادگیری، سطح مشارکت، احساس مسئولیت و رضایت از فرایند آموزش، وضعیت مطلوب‌تری نسبت به کلاس‌های سنتی داشته‌اند.

دانش‌آموزانی که در فعالیت‌های گروهی، بحث‌های کلاسی و حل مسائل مشارکت می‌کنند، احساس می‌کنند در فرایند یادگیری نقش دارند و صدای آنان شنیده می‌شود. این احساس مشارکت، اعتماد به نفس آنان را افزایش می‌دهد و یادگیری را از یک فعالیت اجباری به تجربه‌ای معنادارتر تبدیل می‌کند. در مقابل، در بسیاری از کلاس‌های سنتی، یکنواختی تدریس و تمرکز بیش از حد بر انتقال یک‌سویه محتوا، به کاهش انگیزه و بی‌تفاوتی برخی یادگیرندگان منجر شده است.

یافته‌های مروری از جنبه مهارت‌های شناختی و اجتماعی نیز برتری نسبی تدریس فعال را تأیید می‌کند. مطالعات مختلف نشان می‌دهند که این رویکرد نه تنها به یادگیری مفاهیم درسی کمک می‌کند، بلکه در پرورش مهارت‌هایی مانند تفکر انتقادی، تحلیل، استدلال، حل مسئله، تصمیم‌گیری، همکاری، گفت‌وگو و مسئولیت‌پذیری نیز نقش مؤثری دارد. از آنجا که یادگیری فعال معمولاً در قالب تعامل با دیگران و درگیری با مسائل واقعی یا شبه‌واقعی صورت می‌گیرد، دانش‌آموزان فرصت پیدا می‌کنند فراتر از حفظ محتوا، مهارت‌های لازم برای زندگی و یادگیری مداوم را نیز کسب کنند. در نتیجه، این روش با نیازهای آموزشی جدید و اهداف تربیتی گسترده‌تر هماهنگی بیشتری دارد.

با این حال، یافته‌های مرور منابع نشان می‌دهد که اجرای تدریس فعال با چالش‌هایی نیز همراه است. برخی پژوهش‌ها اشاره کرده‌اند که این روش نیازمند آمادگی حرفه‌ای معلم، طراحی دقیق فعالیت‌ها، مدیریت زمان، امکانات آموزشی مناسب و گاه کاهش تعداد دانش‌آموزان در کلاس است. در صورتی که معلم با اصول تدریس فعال آشنایی کافی نداشته باشد یا کلاس از نظر فضا و زمان محدود باشد، اجرای این رویکرد ممکن است با دشواری روبه‌رو شود. همچنین در برخی موارد، اگر فعالیت‌های کلاسی بدون هدف روشن طراحی شوند، ممکن است از تمرکز بر محتوای اصلی درس کاسته شود. بنابراین، موفقیت تدریس فعال تنها به استفاده از چند تکنیک مشارکتی وابسته نیست، بلکه نیازمند برنامه‌ریزی، مهارت و تناسب با شرایط آموزشی است.

یافته‌های مروری همچنین نشان می‌دهد که تقابل کامل میان تدریس سنتی و تدریس فعال چندان واقع‌بینانه نیست. بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که هر یک از این دو رویکرد می‌توانند در جای خود مفید باشند. برای نمونه، در آغاز تدریس یک مبحث جدید، معلم ممکن است از توضیح مستقیم برای ایجاد چارچوب اولیه ذهنی استفاده کند و سپس با بهرگیری از روش‌های فعال، فرصت تعمیق و کاربرد مفاهیم را فراهم آورد. به عبارت دیگر، نتایج مرور منابع بیشتر از آنکه بر حذف کامل یکی از این دو روش تأکید داشته باشد، بر استفاده تلفیقی و هدفمند از آن‌ها دلالت دارد. چنین رویکردی می‌تواند از مزایای نظم و ساختار تدریس سنتی و نیز از ظرفیت مشارکتی و معنا‌ساز تدریس فعال به طور هم‌زمان بهره‌مند شود.

در جمع‌بندی یافته‌های مروری می‌توان گفت که اگرچه تدریس سنتی در انتقال سریع و منظم برخی مطالب درسی کارآمد است، اما در مقایسه با تدریس فعال، توان کمتری در ایجاد یادگیری مفهومی، پایدار و کاربردی دارد. تدریس فعال با تقویت مشارکت دانش‌آموز، افزایش انگیزه، توسعه مهارت‌های شناختی و اجتماعی و فراهم ساختن زمینه درک عمیق مفاهیم، در بیشتر پژوهش‌ها به عنوان رویکردی اثربخش‌تر معرفی شده است. با این همه، انتخاب بهترین شیوه تدریس باید با توجه به اهداف آموزشی، ماهیت محتوا، ویژگی‌های دانش‌آموزان، مهارت معلم و امکانات محیط آموزشی صورت گیرد. از این رو، مهم‌ترین نتیجه حاصل از مرور منابع آن است که آموزش اثربخش در دنیای امروز، بیش از هر چیز به انعطاف‌پذیری معلم و استفاده آگاهانه از ترکیب مناسب روش‌های تدریس وابسته است.

### بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های حاصل از بررسی و مرور منابع نشان داد که تدریس سنتی و تدریس فعال، هر یک دارای ویژگی‌ها، کارکردها و پیامدهای آموزشی متفاوتی هستند و نمی‌توان بدون توجه به اهداف آموزشی، ماهیت محتوا و شرایط کلاس، یکی را به طور مطلق بر دیگری ترجیح داد. با این حال، در مجموع نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تدریس فعال در مقایسه با تدریس سنتی، تأثیر بیشتری بر یادگیری مفهومی، ماندگاری مطالب، افزایش انگیزه و مشارکت دانش‌آموزان دارد. این یافته با بسیاری از دیدگاه‌های نوین در حوزه تعلیم و تربیت هماهنگ است که یادگیری را فرایندی فعال، تعاملی و مبتنی بر معناسازی می‌دانند.

در تحلیل تدریس سنتی می‌توان گفت که این روش، اگرچه به دلیل نظم، ساختار مشخص و امکان ارائه سریع مطالب همچنان در بسیاری از کلاس‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما در دستیابی به اهداف عمیق آموزشی با محدودیت‌هایی روبه‌روست. در این شیوه، معلم نقش اصلی را در انتقال اطلاعات بر عهده دارد و دانش‌آموزان اغلب در موقعیت دریافت‌کننده قرار می‌گیرند. چنین ساختاری سبب می‌شود که فرایند یادگیری بیشتر بر حفظ، تکرار و بازگویی مطالب متمرکز شود. هرچند این نوع یادگیری ممکن است در کوتاه‌مدت به موفقیت در آزمون‌ها منجر شود، اما در بسیاری از موارد از نظر درک واقعی مفاهیم، ماندگاری طولانی‌مدت و توانایی کاربرد آموخته‌ها در موقعیت‌های جدید، چندان اثربخش نیست.

از سوی دیگر، تدریس فعال با تکیه بر مشارکت یادگیرنده در فرایند آموزش، زمینه‌ای فراهم می‌سازد که دانش‌آموز به جای حفظ صرف مطالب، به درک، تحلیل و کاربرد مفاهیم دست یابد. در این رویکرد، یادگیری از یک فعالیت یک‌سویه و انتقالی به تجربه‌ای تعاملی و معنادار تبدیل می‌شود. دانش‌آموز از طریق بحث، حل مسئله، کار گروهی، پروژه، آزمایش و پرسشگری، در ساختن دانش سهیم می‌شود و همین مسئله باعث می‌گردد که مفاهیم در سطح عمیق‌تری در ذهن او شکل بگیرد. بنابراین، می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین دلایل برتری نسبی تدریس فعال، توجه آن به نقش فعال ذهن یادگیرنده در فرایند فهم و یادگیری است.

یکی از نکات مهم در بحث یافته‌ها، رابطه میان روش تدریس و یادگیری مفهومی است. یادگیری مفهومی زمانی تحقق می‌یابد که دانش‌آموز بتواند معنا و ارتباط میان عناصر یک موضوع را درک کند، دانسته‌های خود را در موقعیت‌های تازه به کار گیرد و از سطح حفظ مطالب فراتر رود. بر این اساس، هر روشی که فرصت بیشتری برای اندیشیدن، تجربه کردن، تعامل و کشف فراهم آورد، در تحقق یادگیری مفهومی موفق‌تر خواهد بود. نتایج این پژوهش نیز نشان می‌دهد که تدریس فعال به دلیل همین ویژگی‌ها، بستر مناسب‌تری برای شکل‌گیری چنین یادگیری‌ای فراهم می‌کند. در مقابل، تدریس سنتی بیشتر به انتقال محتوا توجه دارد تا به فرایند درونی‌سازی و معناسازی آن.

بحث دیگری که از یافته‌های پژوهش قابل استخراج است، تأثیر روش تدریس بر انگیزه و نگرش دانش‌آموزان نسبت به یادگیری است. در کلاس‌های سنتی، به دلیل تأکید زیاد بر سخنرانی معلم، تکرار مطالب و مشارکت محدود دانش‌آموز، احتمال خستگی، بی‌علاقگی و انفعال بیشتر می‌شود. در حالی که در تدریس فعال، دانش‌آموز احساس می‌کند در یادگیری سهم دارد، می‌تواند نظر بدهد، سؤال بپرسد و در یافتن پاسخ مشارکت کند. این احساس مشارکت و اثرگذاری، موجب افزایش اعتماد به نفس، علاقه به درس و مسئولیت‌پذیری بیشتر می‌شود. در نتیجه، تدریس فعال نه تنها از نظر شناختی، بلکه از نظر عاطفی و انگیزشی نیز آثار مطلوب‌تری بر فرایند یادگیری بر جای می‌گذارد.

همچنین یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تدریس فعال در پرورش مهارت‌های فراتر از محتوای درسی نیز نقش مؤثری دارد. آموزش امروز تنها به انتقال دانش محدود نیست، بلکه باید دانش‌آموز را برای زندگی اجتماعی، حل مسائل واقعی، تصمیم‌گیری، همکاری و یادگیری مداوم آماده سازد. روش‌های فعال به دلیل ماهیت مشارکتی و مسئله‌محور خود، فرصت رشد چنین توانایی‌هایی را فراهم می‌کنند. دانش‌آموز در این شیوه نه تنها مفاهیم علمی را بهتر درک می‌کند، بلکه مهارت‌های ارتباطی، تفکر انتقادی، استدلال و کار گروهی را نیز می‌آموزد. این در حالی است که در تدریس سنتی، به دلیل غلبه انتقال مستقیم محتوا، چنین فرصت‌هایی کمتر فراهم می‌شود.

با وجود این، نتیجه‌گیری پژوهش حاضر به معنای نادیده گرفتن کامل ارزش‌ها و کارکردهای تدریس سنتی نیست. در برخی شرایط، این روش همچنان می‌تواند مفید و حتی ضروری باشد. برای مثال، در آغاز آموزش یک موضوع جدید، معلم ممکن است لازم بداند چارچوبی اولیه و منظم از مفاهیم اصلی را به صورت مستقیم ارائه کند تا زمینه برای فعالیت‌های بعدی فراهم شود. همچنین در کلاس‌های پرجمعیت، در زمان محدود، یا در آموزش برخی مطالب پایه و سازمان‌یافته، تدریس سنتی می‌تواند کارآمد باشد. بنابراین، مسئله اصلی نه حذف کامل این روش، بلکه آگاهی از محدودیت‌های آن و استفاده سنجیده از ظرفیت‌هایش در کنار روش‌های فعال است.



بر این اساس، یکی از مهم‌ترین نتایج پژوهش حاضر، تأکید بر رویکرد تلفیقی در آموزش است. به نظر می‌رسد مؤثرترین شیوه آن است که معلم با توجه به اهداف درس، ویژگی‌های فراگیران، امکانات محیط آموزشی و ماهیت محتوا، از ترکیبی متعادل و هوشمندانه از تدریس سنتی و تدریس فعال استفاده کند. در چنین الگویی، تدریس سنتی می‌تواند برای سازمان‌دهی اولیه، تبیین برخی مفاهیم پایه و مدیریت زمان به کار رود و تدریس فعال برای تعمیق یادگیری، تثبیت مفاهیم، افزایش انگیزه و تقویت مهارت‌های شناختی و اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. این ترکیب می‌تواند هم از انسجام و نظم آموزش حمایت کند و هم از مشارکت و یادگیری عمیق دانش‌آموزان بهره‌بردار.

در نتیجه نهایی می‌توان گفت که تحول در آموزش و حرکت به سوی یادگیری مؤثر و پایدار، مستلزم بازنگری در نقش معلم، جایگاه دانش‌آموز و شیوه‌های تدریس است. دیگر نمی‌توان آموزش را صرفاً به انتقال اطلاعات تقلیل داد، زیرا در دنیای امروز دسترسی به اطلاعات آسان‌تر از هر زمان دیگری شده است. آنچه اهمیت دارد، توانایی فهم، تحلیل، انتخاب و کاربرد اطلاعات است و این هدف، بیش از هر چیز با روش‌هایی تحقق می‌یابد که دانش‌آموز را در مرکز فرایند یادگیری قرار دهند. تدریس فعال در این زمینه ظرفیت بیشتری از خود نشان می‌دهد و می‌تواند پاسخگوی نیازهای آموزشی معاصر باشد.

در پایان، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که تدریس سنتی اگرچه در برخی موقعیت‌ها هنوز کاربرد دارد، اما به تنهایی برای تحقق اهداف عمیق آموزشی کافی نیست. در مقابل، تدریس فعال با فراهم کردن زمینه مشارکت، کشف، تجربه و تعامل، امکان یادگیری مفهومی و ماندگارتر را فراهم می‌سازد. از این رو، به معلمان، برنامه‌ریزان درسی و مدیران آموزشی پیشنهاد می‌شود که زمینه‌های لازم برای گسترش روش‌های فعال تدریس را فراهم کنند و با آموزش حرفه‌ای معلمان، بهبود فضای کلاس و بازنگری در شیوه‌های ارزشیابی، شرايطی ایجاد نمایند که یادگیری از حالت حفظی و انفعالی به یادگیری عمیق، پویا و اثربخش تبدیل شود.

## منابع

۱. \*\*بیابان‌گرد، اسماعیل. \*\* (۱۴۰۱). \*روانشناسی تربیتی\*. چاپ چهارم. تهران: نشر ویرایش.
۲. \*\*پیاژه، ژان. \*\* (۱۳۹۴). \*رشد هوش\*. ترجمه م. م. حق‌شناس. تهران: انتشارات خوارزمی. (منبع اصلی برای نظریه ساختن‌گرایی شناختی).
۳. \*\*سیف، علی‌اکبر. \*\* (۱۴۰۲). \*روانشناسی تربیتی: روان‌شناسی یادگیری و آموزش\*. چاپ بیست و ششم. تهران: نشر دوران. (مرجع جامع در حوزه استراتژی‌های یادگیری).
۴. \*\*شعبانی، حسن. \*\* (۱۴۰۱). \*مهارت‌های آموزشی و پرورشی: روش‌ها و فنون تدریس\*. تهران: انتشارات سمت. (کتاب مرجع برای آموزش روش‌های تدریس سنتی و فعال).
۵. \*\*ویگوتسکی، لو. \*\* (۱۳۹۵). \*تفکر و زبان\*. ترجمه ح. غ. ابراهیمی. تهران: انتشارات نقد فرهنگ. (منبع اصلی برای یادگیری اجتماعی و تعاملی).
۶. \*\*آقازاده، محرم. \*\* (۱۴۰۰). «بررسی تطبیقی الگوهای تدریس در نظام‌های آموزشی پیشرو». \*فصلنامه تعلیم و تربیت\*. دوره ۳۷، شماره ۲، صص ۲۳-۴۵.
۷. \*\*حسینی، زهرا و محمدی، علیرضا. \*\* (۱۴۰۲). «تأثیر راهبردهای تدریس فعال بر تعمیق یادگیری مفاهیم علوم تجربی». \*دوفصلنامه مدیریت آموزشگاهی\*. شماره ۱۴، صص ۱۰۲-۱۲۵.
۸. \*\*فریدمن، اسکات؛ ادی، سارا؛ و مک‌داندل، مایکل. \*\* (۱۳۹۹). «فراتحلیل روش‌های یادگیری فعال در محیط‌های آموزشی». ترجمه س. حسینی. \*فصلنامه فناوری‌های نوین آموزشی\*. دوره ۱۲، شماره ۳، صص ۴۵-۶۲.
۹. \*\*نوری، مریم و کمالی، رضا. \*\* (۱۴۰۱). «ارزیابی مقایسه‌ای یادگیری مفهومی در کلاس‌های سنتی و کلاس‌های ساختن‌گرا». \*پژوهش در برنامه‌ریزی درسی\*. دوره ۱۸، شماره ۴، صص ۷۸-۵۵.
۱۰. \*\*پرنس، مایکل. \*\* (۱۴۰۱). «یادگیری فعال: تعاریف، پژوهش‌ها و کاربردها». ترجمه م. ر. علوی. \*مجله مطالعات تربیتی\*. شماره ۲۵، صص ۱۲-۳۴.